

# جرایم جنگی آمریکا

## از ترومن تا نومحافظه کاران

سخنرانی «مایکل چسودوفسکی» در کنفرانس بین‌المللی سازمان صلح جهانی پرانا  
در بخش جرایم جنگی

دنیا در مقطعی از جدی‌ترین بحران‌های تاریخ معاصر است. آمریکا به ماجراجویی نظامی یا «جنگی طولانی» روی آورده که آینده بشریت را تهدید می‌کند

بشریت پس از انداختن نخستین بمب اتمی جهان در ۶ آگوست ۱۹۴۵ در هیروشیما، تاکنون اینقدر در معرض یک هولوکاست هسته‌ای باورنکردنی قرار نگرفته که تشعشعات رادیواکتیو آن می‌تواند به طور بالقوه منطقه گسترده‌ای از خاورمیانه را تحت تأثیر قرار دهد.

شواهد بسیاری وجود دارد که دولت بوش همگام با اسرائیل و ناتو، در حال طرح‌ریزی جنگ اتمی با ایران هستند که در واقع، انتقام آنها در برابر برنامه سلاح‌های اتمی نداشته ایران است. گفته می‌شود، مانورهای نظامی آمریکا - اسرائیل نیز گامی در جهت آمادگی است.

اگر چنین طرحی بخواهد پیاده شود، جنگ کل خاورمیانه و منطقه آسیای مرکزی را در کام خواهد کشید. شماری از کارشناسان پیش‌بینی کرده‌اند که جنگ می‌تواند به خارج از منطقه نیز گسترش یافته و سناریوی جنگ جهانی سوم را نیز تشکیل خواهد داد.

حضور نظامی دریایی به رهبری آمریکا به طور عمده در دو منطقه است: خلیج فارس و مدیترانه شرقی.

نظامی کردن مدیترانه شرقی تا حد زیادی با تأیید ضمنی «ناتو» و اسرائیل و بیشتر متوجه سوریه است. جنگ اسرائیل با لبنان در تابستان گذشته را که منجر به تخریب کل تأسیسات این کشور شد، باید مرحله‌ای دیگر از دستورالعمل گسترده نظامیگری

تحت حمایت آمریکا دانست. ترکیب نیروهای دریایی خلیج فارس – به طور عمده – تحت فرمان آمریکا با مشارکت کانادا است می‌توانند برای حملات هوایی به ایران می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند. در آخرین تحرکات هم گزارش‌هایی وجود دارد که آمریکا قصد انجام حملات هوایی از پایگاه‌های نظامی خود در رومانی و بلغارستان را دارد. آژانس خبری بلغاری «نوونیت» نیز چندی پیش از احتمال استفاده آمریکا از پایگاه‌های نظامی (USAF) خود در بلغارستان و ساحل رومانی در دریای سیاه برای حمله به ایران در آوریل آینده خبر داد.

اما نهایت ارتکاب يك جرم جنگی، استفاده از بمب اتم در جنگ تحت قواعد بین‌الملل آمریکا با ایران است که می‌تواند به عنوان نهایت يك جرم جنگی قلمداد شود؛ هولوکاست اتمی.

بی‌شک، نتایج آلودگی‌های رادیواکتیو آن هم که نسل‌های آینده را تهدید می‌کند، تنها محدود به خاورمیانه خواهد بود.

در سال ۲۰۰۵، دیک چنی، معاون بوش به قطر دستور داده بود برای برخورد با حمله احتمالی تروریستی دیگر پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ طرح‌های پیچیده‌ای تصویب شود. در این طرح‌ها از وقایعی که منجر به ایجاد تلفات بسیار می‌شود، مانند کشتار غیرنظامیان – برای تضمین حمایت افکار عمومی – استفاده شود. مرگ غیرنظامیان، جزو توجیهات اولیه دفاع از سرزمین آمریکا در برابر دشمنان احتمالی است که «تروریست اسلامی» خوانده می‌شوند.

«زیبگنیو برژینسکی» در کتاب «شطرنج بزرگ» می‌گوید: «با توجه به چندفرهنگی شدن رو به افزایش جامعه آمریکا، ایجاد توافق بر سر مسائل سیاست خارجی آمریکا بسیار سخت است و تنها در صورتی ممکن است که تصور وجود يك تهدید مستقیم گسترده در مردم ایجاد شود.»

اما هدف اصلی این حملات، تنها نفت است. نفت مختص سرزمین مسلمانان است و هدف، تملك نفت و تبدیل کشورها به قلمرو آمریکا و تغییر نقشه خاورمیانه است.

جنگ يك تبليغات جعلی انسانی است و بهتان زدن به دشمنان در طول تاریخ، همیشه برای توجیه جنگ و جرایم جنگی بوده است.

دمکراتیزه کردن دشمن، نیازمند اهدافی ژئوپلتیک و اقتصادی است؛ بنابراین، بحث «تروریسم اسلامی» حامی فتح ثروت نفتی است. واژه «اسلام فاشیستی» برای کم‌رنگ کردن سیاست‌ها، نهادها، ارزش‌ها و ساختار اجتماعی کشورهای اسلامی است و در برابر آنها، تقویت «دمکراسی غربی» و «بازار آزاد» به عنوان تنها جایگزین ممکن برای این کشورها.

جنگ آمریکا در خاورمیانه و آسیای مرکزی به هدف کنترل بیش از ۶۰ درصد منابع نفتی و گاز طبیعی جهان است.

کشورهای مسلمان شامل عربستان سعودی، عراق، ایران، کویت، امارات عربی، قطر، یمن، لیبی، نیجریه، الجزایر، قزاقستان، آذربایجان، مالزی، اندونزی و برونئی بین ۶۶،۲ تا ۷۵،۹ درصد کل ذخایر نفتی جهان را در اختیار دارند.

در برابر آمریکا تنها دارای ۲ درصد ذخایر نفتی جهان است. کشورهای غربی شامل تولیدکنندگان عمده نفتی (کانادا، آمریکا، نروژ، انگلیس، دانمارک و استرالیا) روی هم رفته تنها کنترل ۴ درصد ذخایر نفتی جهان را در اختیار دارند.

سهم عمده ذخایر نفتی جهان، مربوط به منطقه‌ای است که از یمن تا دریای خزر و از سواحل شرق مدیترانه تا خلیج فارس ادامه دارد و تنها کشور عراق، پنج برابر بیشتر از آمریکا نفت دارد. این د رحالی است که قربانیان جرایم جنگی که به آنها بهتان دشمن بودن زده می‌شود، سه‌چهارم این منابع نفتی را در اختیار دارند؛ بهتان‌هایی مانند «محور شرارت»، «کشورهای مرتجع»، «تروریست‌های اسلامی» و .. اما ریشه این تبلیغات نظامی در کجاست؟ وزنه تعادل جرایم جنگی آمریکا که از سال ۱۹۴۵ تاکنون آغاز شده است، کجاست؟

جرایم جنگی آمریکا را باید در نتایج مستقیم سیاست خارجی و تبلیغات نظامی آنان دانست. جنگ خاورمیانه، اوج تاریخ مداخلات نظامی تحت حمایت آمریکاست.

بمباران اتمی هیروشیما، آغاز داستانی بود که منجر به قالب‌بندی دکترین اتمی «مشترک» شد که در آن سلاح‌های اتمی در جنگ‌های کنوانسیون (تحت قوانین بین‌المللی) مورد استفاده خواهند بود.

بمباران هیروشیما به افکار عمومی به عنوان ایجاد امنیت برای غیرنظامیان توجیه شد، چون هیروشیما در سخنرانی رادیویی ۹ آگوست ۱۹۴۵ توسط «ترومن»، رئیس‌جمهور آمریکا به عنوان پایگاه نظامی معرفی شده بود: «جهان متوجه خواهد بود که نخستین بمب اتم در پایگاه نظامی هیروشیما استفاده شد و ما با این پیش‌دستی، از کشتن غیرنظامیان دیگر جلوگیری کردیم» به طور مشابه، استفاده از بمب اتم علیه ایران هم به عنوان دفاع - مشروع جلوه داده خواهد شد. پیش از حمله به عراق، استفاده از سلاح‌های اتمی، بهانه‌ای برای کشتن صدام حسین بود و به دنبال آن دکترین استفاده از بمب‌های اتمی ضعیف که منجر به کشتار گسترده جانداران اطراف نشود و هدف را تا شعاعی معین از بین ببرد، به عنوان رویه‌ای جدید مطرح شد، چیزی هم که به طور عمده آن را دوران پس از جنگ می‌دانند، در واقع دوره‌ای از جنگ‌های مداوم و نظامی‌گری است. از زمان پایان جنگ جهانی دوم، ایده «جنگ طولانی»، یکی از ابزارهای استیلای آمریکا در سطح جهان بوده است.

این دوره با جنگ‌هایی نمایشی (کره، ویتنام، کامبوج، افغانستان، عراق و یوگسلاوی) و شکل‌های گوناگون مداخله نظامی از درگیری‌های سخت تا اشغال در زمان جنگ‌های داخلی (کنگو، آنگولا، سومالی، اتیوپی، سودان) و جوخه‌های مرگ و کشتار تحت حمایت آمریکا (شیلی، گواتمالا، هندوراس، آرژانتین، اندونزی، تایلند، فیلیپین) مشخص می‌گردد. این دوره (۱۹۴۵ تاکنون) با جنگ‌ها و مداخلات نظامی اطلاعاتی آمریکا در مناطق عمده جهان برجسته می‌شود.

به طور کل، آمریکا مستقیم و غیرمستقیم در این مدت به ۴۴ کشور حمله کرده است؛ بنابراین ریشه‌های استراتژی «جنگ طولانی» کنونی ملاقات بوش را باید در دکترین ترومن دید که برای نخستین بار در سال ۱۹۴۸ از سوی «جورج کنان»، مشاور سیاست خارجی ترومن اعلام شد .

سخنرانی کنان در سال ۱۹۴۸ را باید ادامه تبدیل سیاست خارجی آمریکا از سیاست مهار به جنگ مشترک دانست. این استراتژی به طرز متین و موقری بیان می‌کند که آمریکا باید سلطه اقتصادی و استراتژیک خود را با توسل به ابزار نظامی حفظ کند.

انزوای سیستم سازمان ملل هم به عنوان یک نهاد بین‌المللی مستقل و بانفوذ از همان ابتدای شکل‌گیری آن در سال ۱۹۴۶، جزیی از سیاست خارجی آمریکا بوده است.

جورج کنان گفت: «به طور معمول سازمان ملل اهداف مفیدی دارد، اما بیش از آن که بتواند مشکل را برطرف کند، مشکل پدید آورده و تلاش‌های دیپلماتیک ما را تا حد زیادی پراکنده کرده است. استفاده از اکثریت سازمان ملل برای اهداف بزرگ سیاسی، سلاحی است که ممکن است روزی به سوی خودمان هم نشانه رود.

هرچند هم‌اکنون آمریکا ظاهراً همگام با جامعه بین‌الملل است، اما به ندرت زیر بار افکار سازمان ملل رفته و در سال‌های اخیر نیز تلاش کرده تا آنها را در حد یک مؤسسه پایین بیاورد. از زمان جنگ اول خلیج فارس، سازمان ملل، تنها نقش یک مهر پاک‌کننده را داشته است. این سازمان چشم خود را بر جرایم جنگی آمریکا بسته و تلاش‌هایش با نام حفظ صلح را از سوی متجاوزان «آنگلو - آمریکن» انجام می‌دهد که نقض منشور سازمان ملل است.

تبلیغ نومحافظه‌کاران و دولت بوش را باید اوج چهارچوب سیاست خارجی «پس از جنگ» دانست که پایه و زمینه را برای ایجاد جنگ‌های معاصر و تأسیس اتاق‌های شکنجه، کمپ‌های نظامی و استفاده گسترده از سلاح‌های ممنوعه که غیرنظامیان هدف آن هستند، آماده کرده است.

از کره، ویتنام و افغانستان تا کودتاهای نظامی تحت حمایت «سیا» در آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی، هدف همه آنها، تضمین استیلای نظامی و حاکمیت اقتصادی آمریکاست که فرمول اولیه آن در دکترین ترومن بوده است.

کل دوره «پس از جنگ» با مجموعه‌ای از جرایم جنگی مشخص می‌شود که منجر به مرگ بیش از ده میلیون نفر شده و این آمار، جدای از تلفات ناشی از فقر، گرسنگی و بیماری‌های ناشی از جنگ است.

چیزی که ما با آن روبه‌رو هستیم، سیاست خارجی مجرمانه آمریکاست که مربوط به کل سیستم ایالات متحده است.

جرایم جنگی نتیجه جرم‌انگاری دستگاه سیاست خارجی آمریکاست که مهم‌ترین جنبه آن، جرایم جنگی شخصی است، ولی تحت دستورهای رده‌ای مختلف؛ چیزی که دولت بوش را متفاوت از سوابق تاریخی آمریکا در این زمینه می‌کند، پذیرش مصمم اتاق‌های شکنجه، آدم‌کش‌ها و کمپ‌های نظامی است که آمریکا آنها را شکل‌های مشروع مداخله خود در بحث جنگ علیه تروریسم و گسترش دموکراسی غربی می‌داند.

جرایم تحت حمایت آمریکا، تنها محدود به تلفات جنگ و تخریب فیزیکی ساختار کشورها نیست. برخی کشورها نیز حاکمیت یا تمامیت ارضی خود را با تحمیل اصلاحات «بازار آزاد» از دست می‌دهند.

برای جلوگیری از این روند، پیشنهاد ما در ابتدا، شکست توافق بر سر انجام این کارهاست تا بحث مشروعیت جنگ علیه تروریسم از هم فرو پاشیده شود.

در پاسخ به پیشنهاد مؤسسه صلح «perdana» در جرم خواندن خود جنگ، باید بحث جنگ‌های آمریکا - اسرائیل را در صحنه سیاست مطرح کرد، به ویژه در آمریکای شمالی، اروپا، اروپای غربی و اسرائیل و رهبران سیاسی و نظامی که مخالف جنگ هستند، باید موضع محکمی در پیش بگیرند و شهروندان نیز باید به صورت شخصی و جمعی علیه جنگ متحد شوند.

### **نمونه‌های تاریخی جرایم جنگی آمریکا**

کره (۱۹۵۰-۱۹۵۳): کره شمالی در ۳۷ ماه جنگ، حدود یک‌سوم جمعیت ۸-۹ میلیونی خود را از دست داد.

ویتنام (۱۹۵۴-۱۹۵۷): به گفته منابع ویتنامی، تلفات غیرنظامی، حدود چهار میلیون نفر بوده است. به طور کلی تلفات جنگ ویتنام ۱۲ تا ۱۳ درصد جمعیت ۳۸ میلیونی این کشور را در سال‌های ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۷ تشکیل می‌دهد.

اندونزی: در حالی که اندونزی از سوی نیروهای آمریکا آماج حمله نبود، بنا بر گزارش «سیا»، اما یکی از بزرگ‌ترین کشتارهای قرن بیستم را داشت. گزارش «سیا» نقش مستقیم آمریکا را در کشتارهای ناشی از شورش حامیان حزب کمونیست اندونزی (PKI) فاش نمی‌کند.

کنگو (۱۹۹۸ – ۲۰۰۰): جنگ‌های داخلی کنگو و سودان تحت حمایت آمریکا بود. دو سال جنگ در کنگو، باعث مرگ حدود ۳،۸ میلیون نفر شد که علت مرگ اغلب آنان، گرسنگی و بیماری بود.

سودان: دو میلیون تلفات ناشی از جنگ داخلی هجده ساله سودان که بر سر کنترل منابع نفت بود.

نیجریه – بیافرا: اواخر سال‌های دهه ۰۶، یک میلیون نفر در درگیری‌های تحت حمایت آمریکا کشته شدند که باز هم بر سر نفت بود.

رواندا (۱۹۹۴-۱۹۹۵): حدود پانصد هزار تا یک میلیون نفر در اثر نسل‌کشی و جنگ داخلی کشته شدند. گزارش‌های جدید، نقش کلیدی آمریکا و انگلیس را در این کشتارهای قومی، آشکار می‌کند..

برگرفته از سایت صدای مردم

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)